

امروزه از جمله حساس‌ترین مسائل بین‌المللی، استقلال بخش‌هایی از کشورهاست که از لحاظ تاریخی و فرهنگی پیشینه‌های نسبتاً مجزایی از دولت‌های تابع خود دارند. به عنوان مثال مسائل منطقه کاتالونیا در اسپانیا، جمهوری خودمختار کریمه در منطقه روسیه و یا مناقشات ایرلند شمالی و جنوبی با بریتانیا از جمله حساس‌ترین و مهمترین آنها به شمار می‌روند. در خلال درگیری‌هایی که برای استقلال این مناطق به وجود آمده است، گروه‌های نظامی بسیاری تشکیل شده، جنگ‌های خونینی رخ داده و خون انسان -

های بی‌گناه بسیاری تباه شده است. در خصوص ایرلند این مساله در قالب تشکیل گروهی نظامی با عنوان IRA¹ جلوه‌گر می‌شود.

ایرلند کشوری غنی با مردمانی غیرتمند و صاحب هنر است. بسیاری از نام‌آوران ادبیات انگلیسی از کشور ایرلند برخاسته‌اند. به عنوان مثال می‌توان به جیمز جویس (نویسنده و شاعر)، برنارد شاو (نمایش‌نامه‌نویس و منتقد ادبی)، اسکار وایلد (نویسنده، منتقد و شاعر)، الیور گولداسمیت (نویسنده و شاعر) و جانانان سوئیفت (نویسنده سفرهای گالیور) اشاره کرد. جیمز جویس در رثای ایرلند می‌گوید: «آه ایرلند، نخستین و تنها عشق من». چارلز دیکنز زمانی بلفاست پایتخت ایرلند شمالی را «یک جای خوب برای آدم‌های خشن» توصیف کرد و معروف است که کشتی تایتانیک در لنگرگاه‌های بلفاست ساخته شد. گاهی مردم ایرلند به طعنه می‌گویند: «تایتانیک وقتی از اینجا رفت سالم بود».

در منطقه ایرلند، هفت استان شمالی از جمله بلفاست (Belfast) و آرماغ (Armagh) در زمره ایرلند شمالی و مابقی استان‌ها در بخش جنوبی ایرلند قرار دارند. با الهام از پرچم سه رنگ ایرلند، ایرلند شمالی را غالباً بخش نارنجی و منطقه جنوبی را بخش سبز می‌خوانند. از دیرباز این دو بخش ایرلند درگیر دو مساله بوده‌اند: اختلافات مذهبی و مساله استعمار انگلستان. این دو مساله در کنار یکدیگر تا مدت‌ها مشکل ایرلند را تبدیل به مساله‌ای غیرقابل حل می‌کرد. در وهله اول ایرلند جنوبی غالباً محل استقرار مسیحیان کاتولیک و منطقه شمالی سرزمین مسیحیان پروتستان بود. این دو گروه در نبردی چندصد ساله با یکدیگر قرار دارند. هر از چند گاهی که این دو بخش سر صلح و سازش با یکدیگر دارند (استفاده از رنگ سفید وسط پرچم به عنوان نماد صلح دو بخش ایرلند)، کشور انگلستان به عنوان استعمارگر قدیمی پیدا می‌شود و مشکلاتی برای آنها ایجاد می‌کند. در ادامه این مقاله این دو مساله و زمینه‌های شکل‌گیری گروه IRA را به اختصار بیان می‌کنیم.

¹ Irish Republican Army

مناقشات ایرلند

صفحه | 2

در حدود 800 سال قبل یعنی سال 1171 در زمان حکومت هانری دوم کشور انگلستان اولین مستعمره خود یعنی ایرلند را تصرف کرد و قوانین خاصی را برای اجرا در این کشور صادر کرد. در طول این سال‌ها ایرلندی‌ها همیشه از تبعیض‌های اقتصادی، سیاسی و کمبود امکانات و عدم دسترسی به منابع برابر رنج می‌بردند. این مسائل مسبب اصلی مبارزات و مقاومت‌های ایرلند علیه حکومت بریتانیا بوده است. این مقاومت‌ها در دوره‌های مختلف اشکال مختلف (نظامی، سیاسی یا اجتماعی) و زمینه‌های متنوعی داشته است. اما طی یک سلسله پیگیری‌های سیاسی نهایتاً در سال 1914 قانونی در پارلمان انگلستان تصویب شد (Home Rule) که به تبع آن استقلال کشور ایرلند از انگلستان تایید می‌شد. این حکم در ابتدا با تاخیر در اجرا روبرو شد و سپس به خاطر درگیری جهان با جنگ جهانی اول تا سال 1920 به تاخیر افتاد. اما در سال 1920 شرایطی حکمفرما شد که به ناگهان این قانون با یک الحاقیه مهم به مرحله اجرا درآمد: استقلال کامل ایرلند جنوبی به رسمیت شناخته شد، ولی ایرلند شمالی با جدایی از بخش جنوبی، همچنان در عطش استقلال باید بسوزد. اما این چه اتفاقاتی بود که منجر به این الحاح مهم و حیاتی شد؟

در حالی که ایرلندی‌ها در پی رسیدن به اتحادی کامل در قالب یک ایرلند واحد بودند (Unionism) و رویای استقلال از انگلستان را در سر داشتند، اختلافات مذهبی بار دیگر رخ نمود. این اختلافات ریشه در تاریخ صد سال گذشته داشت که در مقابل اتحادطلبانی همچون ولف تون (Wolfe Tone) شکل گرفت. گروه فرمان نارنجی (Orange Order) که در اواخر قرن هجدهم تاسیس شده بود، متفق القول بودند تا هرگونه قدرت و امتیاز را از کاتولیک‌ها بستانند. آنها در طول قرن نوزدهم تقریباً خاموش بودند. اما در قرن بیستم و در حالی که قرار بود اتحاد ایرلندی، آنها را از استعمار چندصد ساله انگلستان نجات دهد، مجدداً این زخم قدیمی سر باز کرد. بهانه این مساله حول انتخاب مرکز و پایتخت کشور متحد به وجود آمد. اتحاد ایرلندی قرار بود تحت مرکزیت شهر دوبلین (در ایرلند جنوبی و بخش کاتولیک) برگزار شود، اما عده زیادی از مردم در شهر بلفاست از استان اولستر (Ulster) در شمال ایرلند گرد هم آمدند و پیمانی را علیه مرکزیت ایرلند جنوبی و کاتولیک‌ها امضا کردند. این پیمان در 28 سپتامبر 1912 به رهبری سر ادوارد کارسون (Sir Edward Carson) و توسط بیش از 500,000 ایرلندی امضا شد. عده‌ای از مردم این پیمان را با خون امضا کردند. طی این پیمان قرار شد تا ایرلندی‌های شمالی با هر وسیله و ابزاری (حتی نظامی) مانع از شکل‌گیری اتحادی با مرکزیت جنوب ایرلند شوند. در مقابل گروهی از داوطلبان حامی استقلال ایرلند برای مقابله با آن گروه تشکیل شد. در این بین تصمیمات غلط و تنش‌زای انگلیسی‌ها (خصوصاً حزب محافظه‌کار) نیز منجر به تشدید درگیری‌ها و اختلافات بین این دو گروه می‌شد.



Figure 1: تصویری از امضای پیمان اولستر در شهر بلفاست توسط کارسون و مردم در سال 1912

در طول این مناقشات گروهی نظامی با عنوان IRA (Irish Republican Army) به صورت یکپارچه در ایرلند شکل گرفت. گروه‌های مختلفی در ایرلند حامی اتحاد کلی ایرلند بودند. از جمله این گروه‌ها، گروهی منسجم و با پشتوانه قوی به نام شن فن (Sinn Féin) بود. شن فن پیش از این در سال 1905 تاسیس شده بود.^۲ در ۳۱ آگوست ۱۹۱۳ یکی از بزرگترین اعتصابات کارگری تاریخ جهان در دوبلین با حمله پلیس و حمایت انگلیس به خون کشیده شد. بیش از ۲۰ هزار کارگر به رهبری جیمز لارکین^۳ و جیمز کنولی^۴ علیه دو کمپانی بزرگ اقتصادی ایرلندی به خیابان‌های دوبلین آمدند. در درگیری پلیس با کارگران دو نفر کشته و سیصد نفر زخمی شدند. در پی این ماجرا گروه شن فن به دو بخش صلح طلب و نظامی تقسیم شد. گروه نظامی در ابتدا با هدف دفاع از ایرلندی‌ها در مقابل انگلیسی‌ها تاسیس شد. اما در ادامه ابعاد مختلفی به خود گرفت.

صفحه | 3

گرچه ایرلند برای کسب استقلال سال‌های متمادی تلاش می‌کرد، اما این تلاش‌ها در اوایل دهه بیست و با اوج گرفتن فعالیت‌های گروه نظامی IRA به شکل انسجام یافته درآمد. از همین رو غالباً به فاصله بین 21 ژانویه 1919 (تاریخی که دولت متحد ایرلند به رهبری حزب شن فن رسماً اعلام استقلال نمود) تا 11 جولای 1921 (امضای توافق جدایی) دوره جنگ ایرلند برای استقلال گفته می‌شود. در این دوره گروه IRA ترورهای بسیاری انجام دادند و بسیاری از سران نظامی و سیاسی انگلیس و مزدوران ایرلندی آنها کشته شدند. در مقابل انگلیسی‌ها گروهی نظامی با نام Black and Tans متشکل از نیروهای داوطلب انگلیسی و معدودی از مزدوران ایرلندی تشکیل دادند و به مقابله با IRA پرداختند. یکی از یکشنبه‌های خونین ایرلند نیز در همین دوره (نوامبر 1920) رخ داد که طی آن چهارده نفر از سران اطلاعاتی انگلیس ترور شدند. در مقابل نیروهای انگلیسی برای تلافی آن خسارت به یک بازی فوتبال محلی حمله کرده و 14 کشته و 65 زخمی در میان مردم به جای گذاشتند. در نهایت انگلستان که از قدرت گرفتن IRA و رئیس آن مایکل کالینز^۵ واهمه داشت و ایرلند که شاهد کشته شدن بسیاری از نیروهای وفادارش بود، مجبور به رفتن پای مذاکره شدند. در تاریخ 11 جولای 1921 توافقی امضا شد که طی آن ایرلند شمالی از جنوبی جدا شد، قوانین انگلستان در ایرلند شمالی جاری و نیروهای ایرلندی موظف به سوگند به تاج و تخت انگلستان شدند. در واقع تنها مزیت این توافق برای ایرلند، استقلال رسمی ایرلند جنوبی بود. ولی ذلتی انقلابی برای شمالی‌ها باقی ماند که باعث ایجاد اختلافات بیشتر و تفرقه عمده بین ایرلندی‌ها شد. اما این پایان داستان خونین ایرلند نیست.

در طول این چند سال صنعت‌گران و سرمایه‌داران جنوبی که به شمال مهاجرت کرده بودند و تجارت خود را در آنجا مستقر کرده بودند، باب ورود کاتولیک‌های بسیاری را در شمال باز کرده بودند. لذا در حالی که جنوب ایرلند در سایه آرامشی نسبی و کاتولیک به سر می‌برد، شمال ایرلند صحنه اختلافات و نبردهای ملی و مذهبی بود. در این سال‌ها لژ فرمان نارنجی به قوی‌ترین حد خود رسیده بود، به نحوی که تا سال 1969 اغلب قریب به اتفاق نخست وزیران ایرلند شمالی عضو این گروه بودند.

^۲ شینفن در زبان ایرلندی به معنای "ما خودمان" است.

^۳ جیم لارکین (James Larkin) که از سازمان‌دهندگان اصلی این تجمع بود، پیش‌تر اقدام به تاسیس اتحادیه حمل و نقل ایرلند، حزب کارگر ایرلند و سپس اتحادیه کارگران ایرلند کرده بود. لارکین در این تجمع به سخنرانی پرشوری در دفاع از کارگران پرداخت که پس از سال‌ها به یکی از نمادهای اصلی مبارزات کارگری در ایرلند تبدیل شده و مجسمه‌ای که از تصویر او در حین سخنرانی ساخته شده حالا محل تجمعات مردمی است.

^۴ James Connolly

^۵ Michael Collins

اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد میلادی انگلیسی‌ها فعالان ایرلندی خصوصا اعضای گروه IRA را تحت تعقیب و فشار جدی قرار دادند. زندان‌ها آکنده از فعالان سیاسی شد و تدابیر سخت امنیتی در خیابان‌ها اجرا شد. اتفاقاتی که در زندان‌های انگلیسی در ایرلند و خارج از آن علیه ایرلندی‌ها می‌افتاد، موجب شکل‌گیری موج دیگری از جریان‌های پر آشوب شد. زندانیان دست به اعتصاب غذای دست جمعی می‌زدند و نیروهای آزاد عملیات‌هایی را در پاسخ به انگلیسی‌ها تدارک می‌دیدند. در این سال‌ها گروه IRA کم‌کم از حالت تدافعی خارج شد و رویکرد تهاجمی یکسویه به خود گرفت. آنها با استفاده از عملیات‌های چریکی و گاهی انتحاری در پی اخلال در امور انگلیسی‌ها بودند. این عملیات‌ها گاهی تا قلب لندن نیز کشیده می‌شد. همچنین داوطلبان این گروه گاهی آتش اختلافات مذهبی را با ترورها و یا خرابکاری‌های درونی خود گرم‌تر می‌کردند. در این حوادث کاتولیک‌های جنوبی، پروتستان‌های شمالی را مورد اذیت قرار می‌دادند و پروتستان‌ها جنوبیان ساکن در ایرلند شمالی را تحت فشار قرار می‌دادند. بیشترین اقدامات نظامی IRA هم علیه انگلیسی‌ها و هم علیه مذاهب مختلف مسیحی در دهه های 80 و 90 به وقوع پیوست.

تحت فشارهای بین‌المللی و اجتماعی در آگوست 1994 گروه IRA اعلام آتش بس کرد و در آوریل 1998 بخش سیاسی گروه شن فن تن به معاهده صلحی داد که از آن پس با نام «جمعه خوب» شناخته شد. این معاهده که تا حد زیادی از خشونت‌ها و عملیات‌های این گروه کاست، چندان باب طبع اعضای فعال گروه نبود. این معاهده نیز مانند معاهده‌ای که مایکل کالینز در سال 1921 با انگلستان امضا کرد و اسباب استقلال ایرلند جنوبی و نه شمالی را فراهم کرد، باعث تفرقه بیشتر بین اعضای گروه استقلال طلب شد. برخی خواستار ادامه مبارزه تا رسیدن به استقلال بودند و برخی نبرد و برادرکشی را کافی دانسته و خواستار صلح بودند. در نهایت جمعه خوب یک عقب‌نشینی اجباری و یک مرگ خاموش برای گروه مبارزاتی IRA بود، چرا که بسیاری از خواسته‌های آنها اعم از رسیدن به ایرلندی متحد و یا استقلال ایرلند شمالی محقق نشد. در واقع این گروه که عملیات‌های خرابکارانه و چریکی را در این عصر پرهزینه می‌دید، مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش سلطه نسبی انگلستان و ملکه آن شد. در این بین مبارزات چند ده ساله‌ای که پیش از دهه بیست تا دهه نود میلادی ادامه داشت چیزی جز خسارت‌های جانی و مالی برای جوانان ایرلندی نداشت. استعدادهای توانایی‌های زیادی تلف شد و جوانان بسیاری شور و شوق انقلابی خود را به قیمت جانشان در معرکه گذاشتند. با وجود اینکه در سال 2005 این گروه رسماً خلع سلاح شد، گروهک‌های کوچکی همچنان به کارهای خرابکارانه خود ادامه می‌دهند که چندان قابل اشاره نیست. امروز کشورهای انگلستان، ایرلند شمالی، اسکاتلند و ولز همگی با هم پادشاهی متحد بریتانیای کبیر را می‌سازند و ایرلند جنوبی کشوری مستقل است.⁶

با وجود اختلافات مذهبی و تفرقه‌ای که بین مردم ایرلند به وجود آمد، نباید از نقش انگلستان در آتش افروزی این نبرد صرف نظر کرد. در واقع لژ فرمان نارنجی به طور رسمی و مستقیم تحت فرمان و نفوذ انگلیسی‌ها بود. این گروه که از قرن شانزده میلادی تاسیس شده بود، مخالف جدایی ایرلند بود و تمام بریتانیا را کشوری متحد و تحت سلطنت پادشاه انگلستان می‌دانست. با در نظر گرفتن نفوذ، قدرت و گستردگی گروه‌های مختلف انگلیسی در ایرلند، عجیب نیست که حتی امروز هم بتوان دست قدرتمند اراده انگلیسی را در تمام امور ایرلند دید. در حالی که همچنان ایرلندی‌ها در آرزوی رسیدن به اتحادی ایرلندی هستند انگلیس فعالیت جدی خود را در مخالفت با شکل‌گیری ایرلند متحد ادامه می‌دهد. در اکتبر سال 2010 رهبر گروه فرمان نارنجی رابرت سالترز (Robert Saulters) مجدداً بر مخالفت خود در

⁶ تفاوت کوچکی بین دو اصطلاح Great Britain و The United Kingdom وجود دارد. در حالی که اولی شامل انگلستان، ولز، و اسکاتلند است، دومی به مجموعه انگلستان، ولز اسکاتلند و ایرلند شمالی اطلاق می‌شود.

شکل‌گیری جمهوری ایرلند تاکید کرد و به فعالیت‌های IRA اشاره کرد. انگلیسی‌ها در سال 2015 قانونی را به مجلس ایرلند شمالی تسلیم کردند که طی آن آموزش زبان ایرلندی در اماکن آموزشی ممنوع شده و از آن تنها به عنوان یک گویش محلی یاد می‌شود.

سینما و ایرلند

صفحه | 5

با وجود آنکه سیاست‌های انگلستان و حامی مهم او در ناتو آمریکا، چندان موافق موشکافی از ماجراهای تراژیک ایرلند نیستند، سینما بخش‌هایی از این داستان طولانی و همه‌جانبه را به تصویر کشیده است. این پرونده به طور خاص به فیلم‌های با محوریت گروه IRA پرداخته است، اما باید پیش از هر چیز تاکید کرد که فیلم‌های سینمایی صرفاً در خدمت و درصدد بیان تاریخ نیستند. کارگردانان و نویسندگان با استفاده از تم‌های تاریخی ایرلند (خصوصاً شاخه نظامی IRA) هر یک به فراخور خود داستان‌هایی دراماتیک را برگزیده و پرورده‌اند که در حاشیه این مناقشات طولانی رخ داده است. نکته مهم و مرکزی در این فیلم‌ها اشاره به انسان‌هایی است که خواسته و ناخواسته درگیر ماجراهایی شده‌اند که در زندگی عادی یک انسان رخ نمی‌دهد. کارگردانان و نویسندگان نیز هر یک به فراخور نگرش خود رویکردی مثبت و یا منفی به عملیات‌های گروه IRA دارند. به عنوان مثال فیلمی مانند «بازی‌های میهن‌پرستانه» (Patriot Games) به وضوح این گروه را به عنوان گروهی تروریستی معرفی می‌کند، اما فیلمی مانند «بادی که مرغزار را می‌لرزاند» (The Wind That Shakes the Barley) تصویری مثبت از این گروه به نمایش می‌گذارد. اما نقطه مشترک در هر دو سوی طیف، تاکید و تاسف بر سرمایه‌های جانی و مالی است که به دلایل بیهوده تباه شده‌اند. داستان ایرلند داستان استعمار، تباهی عمر جوانان ایرلندی و تفرقه بین آنها است. اصل داستان بیش از هر چیز تراژیک و جانگداز است.

یکی از حوادث مهمی که دستمایه سازندگان فیلم‌ها بوده است اتفاقاتی است که در یکشنبه خونین ایرلند رخ داد. شاید بتوان گفت ایرلند تاکنون پنج یکشنبه خونین را تجربه کرده است: در عید پاک 1916 مردم ایرلند انقلابی نافرجام داشتند که با نام یکشنبه خونین عید پاک خوانده می‌شود، دیگر یکشنبه خونین ایرلند در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ رخ داد که در جریان آن تعدادی از نیروهای ارشد انگلیسی و تعدادی از مردم ایرلند در زمین فوتبال کشته شدند، سومین رخداد در دهم جولای 1921 رخ داد. چهارمین و مهم‌ترین رخداد در 30 ژانویه 1972 رخ داد که طی آن 14 نفر جان خود را از دست دادند و فیلم‌های بسیاری از جمله فیلم «یکشنبه خونین» (Bloody Sunday) به این روز اشاره دارند. در گزارشی که در سال ۲۰۱۰ میلادی در مورد این حادثه منتشر شد مشخص گردید که نظامیان انگلیسی بدون دادن هشدار به سوی راه‌پیمایان معترض تیراندازی کرده‌اند. در پی انتشار این گزارش، «دیوید کامرون» نخست‌وزیر وقت انگلیس، به طور رسمی از مردم ایرلند شمالی معذرت خواهی کرد. در نهایت در سال ۱۹۸۳ نیز حادثه‌ای در لندن رخ داد که طی آن پلیس با معترضین برخورد کرد که از این واقعه نیز با عنوان یکشنبه خونین یاد می‌شود.

از دیگر موضوعاتی که دست مایه کارگردانان و نویسندگان بوده است، ماجرای انفجار یک رستوران در شهر بلفاست توسط گروه IRA و کشته شدن 5 نفر در تاریخ 5 اکتبر 1974 بود. در این خصوص می‌توان به فیلم «به نام پدر» (In the Name of The Father) اشاره کرد. انگلیسی‌ها به بهانه این انفجار بسیاری را زندانی و محکوم کردند. همچنین زندانیان ایرلندی که در اوایل دهه هشتاد میلادی تحت سخت‌ترین شرایط قرار گرفتند، دست به اعتصاب غذایی گسترده زدند. این اعتصاب‌ها باعث جلب توجه عموم شد و رهبرانی همچون بابی سندز^۷

⁷ Bobby Sands

در این راه جان خود را از دست دادند. بابتی سندز از جمله شخصیت‌های تاثیرگذاری است که در کنار دیگر چهره‌های شاخص مناقشات ایرلند همچون مایکل کالینز می‌درخشد.

از جمله المان‌های پرتکرار در فیلم‌های این پرونده صحنه‌های ترور، بمب‌گذاری و رعب‌آفرینی گروه IRA است. این ترورها غالباً نشانگر مجموعه چندین قتل توسط جوانان بی‌نام و نشان ایرلندی است که در پاسخ به رفتارهای استعمارگرایانه انگلیسی‌ها صورت می‌گیرد. بهترین نمایش این ترورها در فیلم‌های «مایکل کالینز» (Michael Collins) و «پسر مادری» (Some Mother's Son) دیده می‌شود. در بسیاری از فیلم‌ها به مبارزات مخفیانه و نامنظم گروه IRA اشاره می‌شود. جوانانی که برای کسب استقلال کشورشان برخی از اصول اولیه اخلاق و انسانیت را زیرپا گذاشته و خود را تباه می‌کنند. کودکان و زنانی در این فیلم‌ها به تصویر کشیده می‌شوند که روحیه‌های خشن مبارزاتی و مردانه دارند. لذا این موقعیت امکان هنرنمایی بازیگران خوب سینما و همچنین گریه‌های تاثیرگذار را فراهم می‌کند. نمایش دیوانه‌نویسی‌های انقلابی در بسیاری از فیلم‌ها به چشم می‌خورد که میزانشن را هیجانی و صحنه را مهیای التهاب می‌کند. صحنه‌های غم و اندوه زنان بیوه و یا مادران تنها به کرات در این فیلم‌ها به نمایش درمی‌آید. همچنین دوستی‌های نابود شده و یا جدایی‌های اجباری از جمله المان‌های تفکیک‌ناپذیر ادبیات جنگ است. از جمله نکات دیگر امکان نمایش توازی در این فیلم‌ها است. مبارزه ایرلند و انگلیس دو طرف دارد و پرداختن به دو سوی آن امکان ایجاد داستان‌های موازی در دو سوی ماجرا را ایجاد می‌کند. از سوی دیگر این دوگانگی امکان ایجاد شخصیت‌های داستانی ختشی و خاکستری را فراهم می‌کند. از نگاه یک نویسنده حرفه‌ای هیچ کدام از دو طرف ماجرا خوب مطلق یا بد مطلق نیستند. لذا فیلمی مانند «یکشنبه خونین» توازی را به خوبی بین این دو طرف برقرار کرده است و در فیلم «بازی گریه کردن» (The Crying Game) تشخیص شخصیت خوب یا بد چندان واضح نیست. چیزی که در این فیلم‌ها مسلم است افرادی هستند که بیهوده سرمایه‌های خود را از دست می‌دهند. در فیلم «بادی که مرغزار را به لرزه در می‌آورد»، شاهد این هستیم که خانه سنتی ایرلندی که نماد صلح و زندگی و مرکز فیلم است، دست‌خوش حادثه شده و زنان خانه مجبور به تغییر موقعیت می‌شوند.

یکی از نکات جالب در این مجموعه تکرار شدن نام افرادی است که در تهیه فیلم‌های مهم با این موضوع شراکت کرده‌اند. به عنوان مثال تری جرج (Terry George) نویسنده فیلم «به نام پدر» که در سال 1994 نامزد دریافت جایزه اسکار شد، در سال 1996 نیز فیلم «پسر مادری» را با موضوعی مرتبط کارگردانی کرد. او در سال 2011 برای ساخت فیلم کوتاهی با عنوان «ساحل» (The Shore) که مجدداً به درگیری‌های ایرلند مرتبط است در نهایت موفق به دریافت جایزه اسکار شد. جرج متولد بلغاست است. همین مساله در خصوص نیل جردن (Neil Jordan) نیز برقرار است. او که متولد ایرلند شمالی است، پس از ساخت فیلم «بازی گریه کردن» در سال 1992 که موفق به دریافت اسکار بهترین فیلمنامه شد، در سال 1996 فیلم تحسین شده «مایکل کالینز» را کارگردانی کرد. علاوه بر این جردن از بازیگران خاصی نیز در فیلم‌های خود استفاده می‌کند. به عنوان مثال استفن ری (Stephan Rea) و فارست وایتکر (Forest Whitaker) در چندین فیلم با موضوع ایرلند مشارکت کرده‌اند. این مساله علاوه بر اینکه احتمالاً به خاطر لهجه خوب و اصالت ایرلندی آنهاست، به باورها و علایق آنها نیز اشاره دارد. از این جمله می‌توان به فیلم «کل» (Cal) ساخت سال 1984 اشاره کرد که جان لینچ (John Lynch) در نقش کل و هلن میرن (Hellen Mirren) در نقش مارسلا در آن بازی می‌کنند. دوازده سال بعد هر دو در فیلم پسر مادری به ترتیب در نقش‌های بابی سندز و مادر فرانک بازی می‌کنند. در نهایت

باید پذیرفت که ایرلندی بودن یا دغدغه ایرلند را داشتن در ساخته شدن فیلم‌های خوب این مجموعه تاثیرگذار بوده است. فیلم‌های آمریکایی این مجموعه اغلب از عمق و حس اصلی خود تهی هستند.

سیر کلی این فیلم‌ها فارغ از جبهه گیری‌های مثبت یا منفی نسبت به گروه IRA، حاکی از نسلی از ایرلندی‌ها است که سرمایه‌های خود را به تباهی کشیدند. آنها ناخواسته وارد مبارزات ملی یا اختلافات مذهبی شدند، که نه تنها سرانجامی نداشت بلکه باعث تفرقه و از دست رفتن جان و مال بسیاری از مردم شد. در بسیاری از فیلم‌های این مجموعه زن به عنوان نماد سرزمین و خاک در موقعیتی قرار می‌گیرد که بین دو تصمیم بد مخیر می‌شود. فارغ از تصمیمی که گرفته می‌شود، آن زن مغبون و شکست خورده است. به عنوان مثال در فیلم‌های «کل» و «پسر مادری» صحنه‌های انتهایی نشانگر زنانی است که همچنان باقی مانده‌اند اما پیر و فرتوت. غم و اندوه تنها دستمایه‌ای است که در طول این داستان طولانی و تصمیمات آنها حاصل آمده است. داستان مادر ایرلند داستان استعمار، تباهی و تفرقه است.

مجموعه فیلم‌ها

(خبرسان 1935): جان فورد کارگردان نابغه سینمای کلاسیک نیز در مجموعه فیلم‌های ایرلند فعالیت کرده است. این فیلم کلاسیک برنده چهار جایزه اسکار و جایزه‌های متنوع دیگر است. بازی بسیار خوب و نوع نورپردازی و فیلمبرداری عالی در این فیلم به خوبی محیط خفقان و اختلاف ایرلند در دهه 20 را به نمایش می‌گذارد.

(کل 1984): هلن میرن در این فیلم به هنرنمایی می‌پردازد و برنده جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن از جشنواره کن می‌شود. داستان درباره جوان ایرلندی عاشق‌پیشه است که به خاطر فعالیت‌های داوطلبانه خود در گروه IRA در قتل همسر معشوقش مشارکت داشته است. او علاوه بر عذاب وجدان، در نهایت توسط پلیس دستگیر شده و عشق خود را دچار ناراحتی مضاعف می‌کند.

(بازی گریه کردن 1992): در این فیلم نیز زنی دچار غم و اندوه می‌شود. مردی که در فعالیت‌های داوطلبانه IRA فعالیت می‌کند با زنی آشنا می‌شود که مشکلات جسمی دارد. آنها عاشق یکدیگر می‌شوند، اما گروه IRA و فعالیت‌های گذشته مرد اجازه تشکیل زندگی آرام را به آنها نمی‌دهد.

(بازی‌های میهن پرستانه 1992): هریسون فورد بازیگر شناخته شده سینمای هالیوود در این فیلم نقش یک پلیس خوب انگلیسی را بازی می‌کند. در این فیلم گروه IRA کاملاً تروریستی است و سرکرده آنها که برادر خود را از دست داده است، در پی انتقام شخصی از پلیس انگلیسی است.

(به نام پدر 1993): داستان این فیلم حول انفجار بزرگ در یک رستوران شهر لندن می‌گردد. جری که جوانی بیکار و عادی است از ایرلند به سودای کار به انگلستان می‌رود. اما دوستی او با افرادی به نحوی با IRA ارتباط دارند، او را به پای میز محاکمه برای تقاص انفجار می‌کشاند. جری پس از 15 سال از زندان آزاد می‌شود اما چه سود که او جوانی و پدرش را در زندان از دست داد.

(مایکل کالینز 1996): داستان این فیلم درباره زندگی سیاسی و شخصی فرمانده گروه IRA در یک برهه حساس است. او موفق می‌شود دست برتر را در جنگ‌های چریکی علیه انگلیسی‌ها به دست آورد و بالاخره آنها را مجبور به مذاکره کند. اما او مرد جنگ است نه سیاست. حضور او در تیم مذاکره‌کننده و عوامل دیگر سبب امضای قرارداد جدایی ایرلند شمالی و جنوبی می‌شود.

(فرزند مادری 1996): هلن میرن در این فیلم نیز هنرنمایی می‌کند. او معلمی میانسال، منظم و غیرسیاسی است. اما دستگیری و زندانی شدن پسرش، او را نیز وارد بازی‌های سیاسی می‌کند. او با سختی‌های فرزند چموشش می‌سازد و برای برتری بابتی سندز در انتخابات فعالیت گسترده می‌کند. اعتصاب غذای زندانیان ایرلندی در این فیلم به عنوان تمی عمیق و تاثیرگذار جلوه‌گر است.

(خود شیطان 1997): فیلمی با بازی هریسون فورد و برد پیت بازیگران شناخته شدن سینمای هالیوود. این فیلم ماجرای سفر تحمیلی جوان فعال ایرلندی به آمریکا و اتفاقات دراماتیک بین او و جامعه جدیدش را نشان می‌دهد. حضور این بازیگران قدرتمند نتوانسته است آن حس عمیق درد و رنج ایرلندی را به خوبی نمایش دهد و بالاخره یک «داستان ایرلندی» ناب ساخته نشده است.

(یکشنبه خونین 2002): فیلمی منحصر به فرد با اجرای تکنیک‌های خاص. این فیلم روایتی واقع‌گرایانه از ماجرای یکشنبه خونین در ایرلند است. شکل مستند داستان کارگردان را متقاعد کرده است تا از دوربین روی دست برای فیلمبرداری استفاده کند. علی‌رغم فرم خوب و زیبای فیلم که منجر به دریافت جایزه خرس طلای جشنواره برلین برای آن شد، داستان اصلی فیلم برای بیننده ناآشنا به تاریخ ایرلند چندان جذابیت دراماتیک ندارد.

(بادی که مرغزار را می‌لرزاند 2006): کن لوچ (Ken Loach) کارگردانی حرفه‌ای است که در این فیلم نیز یکی از آثار خوب را به نمایش گذاشته است. داستان درباره جوان باهوش و مستعدی است که پزشکی را رها کرده و به گروه IRA می‌پیوندد. تغییرات دراماتیک فیلم از این شخصیت عاشق و ساده، فردی مبارز و جنگجو به وجود می‌آورد که برای آرمان‌هایش جانش را می‌دهد.

ردیف	نام فیلم	سال ساخت	کارگردان	کشور سازنده	نمره IMDB	نمره Classifilms
1	The Informer	1935	John Ford	آمریکا	7.6	8.3
2	Cal	1984	Pat O'Connor	انگلستان	6.7	7.8
3	The Crying Game	1992	Neil Jordan	انگلستان، ژاپن	7.3	8.1
4	Patriot Games	1992	Phillip Noyce	آمریکا	6.9	6.4
5	In the Name of The Father	1993	Jim Sheridan	ایرلند، انگلستان، آمریکا	8.1	7.8
6	Michael Collins	1996	Neil Jordan	انگلستان، ایرلند، آمریکا	7.1	7.9
7	Some Mother's Son	1996	Terry George	ایرلند، آمریکا	7.3	8.0
8	The Devil's Own	1997	Alan J. Pakula	آمریکا	6.1	6.8
9	Bloody Sunday	2002	Paul Greengrass	انگلستان، ایرلند	7.7	7.2
10	The Wind That Shakes the Barley	2006	Ken Loach	ایرلند، انگلستان و..	7.5	7.9